

تاریخ: ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

مصادف با: ۷ رجب ۱۴۳۶

جلسه: ۱۰۴

موضوع کلی: مقصد اول - أوامر

موضوع جزئی: صیغه أمر - جهت دوم: ظهور صیغه أمر در وجوب یا استحباب

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد دلیل سوم یعنی اطلاق، دو تقریر وجود دارد. تقریر اول را دیروز بیان نمودیم. محصل تقریر اول این بود که وقتی متکلم هیئت افعال را استعمال می کند، چون در مقام بیان است و قرینه ای در کلام خود برای ندب ذکر نمی کند، این دلالت بر وجوب می کند چون وجوب همان طلب مطلق و بدون هیچ قیدی است در حالی که استحباب، طلب مع الاذن فی الترتک است یعنی استحباب محتاج مؤونه زائده است، لذا ما به استناد مقدمات حکمت و اطلاق کلام متکلم، آنرا بر وجوب حمل می کنیم. این یک تقریر بود که در کلام محقق خراسانی و برخی دیگر بیان شده بود.

تقریر دوم

تقریری که محقق عراقی از اطلاق بیان کردند^۱ مفصل تر است و به نوعی می توان گفت که شاید دقیقتر باشد. کلام محقق عراقی در واقع متضمن چند نکته است که به ضمیمه این نکات، دلالت هیئت افعال بر وجوب قابل استفاده است.

۱- نکته اولی که ایشان بیان می کند این است که اراده متعلق به فعل غیر، به حسب اختلاف مصالح و اغراض اشخاص مختلف می شود. بعضی از اراده ها شدید و موکد است به نحوی که مرید مایل به تخلف از اراده خودش نیست و گاهی از اوقات هم اراده، اراده ضعیفه است یعنی اگر مخالفت بشود و امتثال هم صورت نگیرد، از نظر مولا مشکلی ندارد چون او را ملزم به انجام کار نکرده، پس تارة اراده ای که متعلق به غیر است شدید است و اخری این اراده ضعیف است. اگر اراده شدید باشد، طلب مولا، طلب حتمی و الزامی است که نام آن وجوب است و اگر طلب مولا ضعیف و به نحو غیر حتمی و غیر الزامی باشد، این را استحباب می نامند. این هم یک امر وجدانی است یعنی وقتی شما به خودتان مراجعه می کنید، متوجه می شوید نسبت به برخی از امور، اراده شدید دارید و نسبت به بعضی هم این شدت وجود ندارد. مثلا کسی که دچار تشنگی است، اراده او در این حالت نسبت به آب خنک موکد تر و شدید تر از اراده خوردن نان است.

۲- نکته دوم این است که اراده اگر شدید شود، این چیزی زائد بر حقیقت خود اراده نیست به عبارت دیگر شدت اراده عین خود اراده است مثلا شما سفیدی و سیاهی را در نظر بگیرید، سفیدی همان سفیدی شدید و سیاهی همان سیاهی شدید است. اگر به چیزی سواد اطلاق شود آنچه از کلمه سواد به نحو مطلق فهمیده می شود، سیاهی شدید است هم چنین اگر به چیزی بیاض اطلاق شود، از آن سفیدی شدید فهمیده می شود.

^۱. نهاية الافکار، ج ۱، ص ۱۶۲

اراده شدید هم چیزی زاید بر اراده نیست به عبارت دیگر حقیقت اراده همان اراده شدید است در عین حال با اینکه اراده شدید همان اراده است اما در عین حال یک تفاوت و تمایزی هم با اراده ضعیف دارد، به تعبیر بعضی ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است یعنی در این موارد همان چیزی که باعث اشتراک آن با سائر موارد است، در عین حال باعث امتیاز آن هم است همین امر مشترک بین اراده شدید و اراده ضعیف وجود دارد و در عین حال هم همین امر باعث امتیاز و جدایی اراده شدید از اراده ضعیف است.

۳- نکته سوم این است که اگر اراده ضعیف شود، در واقع یک کاستی دارد یعنی ضعف اراده یک حد عدمی است. اگر اراده این کاستی را پیدا کرد، اراده ضعیفه می شود پس صفت ضعف در اراده در واقع یک امری زائد بر اراده است لذا اگر کسی بخواهد از اراده ضعیفه سخن بگوید، باید برای تفهیم مقصود خود، یک قرینه یا قید زائد بیان کند که معلوم بشود، این اراده، اراده ضعیف است.

خلاصه این سه نکته این شد که:

اولاً: اراده بر دو قسم اراده شدید و اراده ضعیف است. آنجا که مولا می خواهد مقصودش حتما محقق شود، اراده شدید دارد و آنجایی که نمی خواهد حتما محقق شود بلکه اگر ترک هم شود، اشکالی ندارد. این اراده ضعیف است. از اولی تعبیر به وجوب می شود و از دومی هم تعبیر به استحباب می شود و این امری وجدانی است.

ثانیا: اراده شدید چیزی زاید بر خود اراده نیست بلکه عین اراده است و امری زاید بر آن وجود ندارد.

ثالثا: ضعف اراده یک کاستی در اراده است و به تعبیر ایشان در واقع یک حد عدمی است یعنی یک امر زاید بر اراده است یعنی اراده به ضمیمه چیز دیگر، اراده ضعیف می باشد.

نتیجه

نتیجه این سه نکته این است که اگر مولا در مقام بیان باشد و با هیئت افعال چیزی را طلب کند و قرینه ای هم بر اینکه مقصود او قسم خاصی از اراده است را ذکر نکند، در این صورت مقتضای اطلاق این است که این امر و صیغه یا هیئت افعال حمل بر وجوب شود چون در مقدمه اول گفتیم اراده شدید همان وجوب است و در مقدمه دوم هم بیان کردیم که اراده شدید چیزی زائد بر اراده نیست و در مقدمه سوم هم گفتیم اراده ضعیف یک حد عدمی دارد لذا اگر مقصود متکلم و مولا مرتبه ضعیف اراده بود، حتما باید قیدی ذکر می کرد زیرا اراده ضعیف محتاج مؤونه زاید است بنابر این وقتی قرینه ای را اقامه نمی کند و صیغه امر را به نحو مطلق بیان می کند، با توجه به این مقدماتی که بیان کردیم، نتیجه این می شود که صیغه امر و هیئت افعال قهرا باید حمل بر وجوب شود. این تقریری است که بر اساس آن محقق عراقی قائل به ظهور اطلاقی صیغه امر بر وجوب می شود.

بررسی دلیل سوم

به نظر می رسد این دلیل هم ناتمام است. ما تقریر دوم را مورد بررسی قرار می دهیم و با ملاحظه آن اشکالات تقریر اول هم آشکار می شود.

چند اشکال در اینجا به محقق عراقی وارد است:

اشکال اول

از آنجا که بحث ظهور صیغه امر در وجوب هم در مورد اوامر عرفی و هم در مورد اوامر شرعی جریان دارد باید دید آیا اساساً اراده به معنایی که ایشان گفته در مورد خداوند متعال ممکن است یا خیر؟ ایشان در مقدمه اول فرمودند ما دو نوع اراده داریم، یکی اراده شدید و دیگری اراده ضعیفه که از اراده شدید، تعبیر به وجوب می شود و از اراده ضعیفه، تعبیر به استحباب می شود و اگر مولا بخواهد علی سبیل الحتم و الاضام کاری انجام شود، به آن وجوب گفته می شود و وقتی اراده ضعیف باشد، یعنی اگر با آن کار مخالفت هم شود اشکالی ندارد، از آن تعبیر به استحباب می شود.

ما باید ببینیم که آیا اساساً این دو نوع اراده در مورد خداوند تبارک و تعالی به عنوان امر و دستور دهنده به تکالیف متصور است یا خیر؟ یعنی آیا خداوند می تواند دو نوع اراده یعنی اراده شدید و اراده ضعیف داشته باشد؟

برای اینکه این مطلب روشن شود به نکته ای در باب اراده اشاره می کنم. البته این طبق نظر مشهور است. در این مورد که حقیقت اراده چیست اختلاف وجود دارد و خود این مطلب محل بحث است ولی اجمالاً عرض می کنم که حقیقت اراده یعنی همان اراده تکوینی بر طبق آنچه اهل فن گفته اند، شوق نفسانی محرک انسان به سمت مقصود است یعنی وقتی انسان کاری که می خواهد انجام دهد ابتدا تصویری نسبت به آن داشته و سپس تصدیق به فایده آن می کند. آن گاه شوقی در نفس او نسبت به آن شیء ایجاد می شود و وقتی آن شوق به حد اکید رسید، اراده محقق می شود.

پس این شوق نفسانی که به مرحله موکد می رسد اراده است اما این اراده مبتنی بر تصور و تصدیق نسبت به فایده است. مثلاً الان شما اراده می کنید که غذا بخورید، این اراده مبتنی بر تصور شما از غذا خوردن و تصدیق به فایده غذا خوردن است. پس از آن شوق نفسانی به حدی که موجب حرکت عضلات شود در شما ایجاد می گردد و در این صورت است که اراده می کنید و میروید غذا می خورید. اساس اراده با این تفسیری که بیان شد در واقع مبتنی بر فایده ای است که به خود مرید بر می گردد یعنی شما چرا اراده می کنید غذا بخورید؟ برای اینکه می دانید غذا خوردن برای شما فایده دارد لذا اگر این مصلحت و فایده نباشد، یا به خود شخص برنگردد اراده شکل نمی گیرد.

حال آیا اراده برای خداوند تبارک و تعالی به این معنا متصور است یا خیر؟ فرض این است که اراده متعلق به فعل غیر است یعنی شما اراده می کنید که دیگری این کار را انجام دهد. چون گاهی اراده متعلق به فعل نفس است و گاهی متعلق به فعل غیر است. اراده متعلقه به فعل. غیر هم مثل اراده متعلق به فعل نفس مبتنی بر تصور و تصدیق به فایده و شوق و تحریک عضلات است.

حال با توجه به این مطلب، آنچه ایشان در نکته اول فرمود مبنی بر اینکه الارادة علی مرتبتین اراده شدید و اراده ضعیفه که از اراده شدید تعبیر به وجوب و از اراده ضعیفه هم تعبیر به استحباب می شود، این در مورد خداوند تبارک و تعالی به عنوان امر کنند و مرید و اراده کننده انجام تکالیف شرعی از بندگان معنا ندارد یعنی نمی توانیم بگوئیم خداوند تبارک و تعالی به عنوان کسی که تکالیف شرعی را بر ما بندگان مقرر کرده، دو نحو اراده دارد که یک اراده شدید دارد: از آن وجوب فهمیده می شود

مثلا وقتی صل را بیان می کند، در اینجا اراده شدید است اما وقتی می گوید مثلا دو رکعت نماز نافله صبح بخوان، اراده او در اینجا شدید نیست. این مطلب را نمی توانیم در مورد خداوند تبارک و تعالی بپذیریم. در موالی عرفیه این مطلب قابل قبول است مثلا مولایی به عبد خود دستور بدهد ولی اراده او نسبت به آن فعل ضعیف باشد یا مثلا به نحو شدید باشد اما در مورد خدا نمی توانیم بگوئیم که اراده خدا به دو نحو است چون اراده در واقع مبتنی بر یک رکن مهم است که آن هم عود فائده و مصلحت به مرید است و این واضح است که هیچ فائده و مصلحتی که از فعل بندگان به خداوند رجوع کند وجود ندارد.

اشکال دوم

بر فرض نکته اولی که ایشان گفته درست باشد اما نکته دوم و سوم ایشان اشکال دارد توضیح آنکه ایشان گفته اراده شدیده عین اراده است یعنی شدت اراده امری زاید بر خود اراده نیست و هم چنین فرموده اراده ضعیفه مؤونه زائده می خواهد چون کاستی و نقص دارد این مطلب قابل قبول نیست. زیرا:

به چه دلیل گفته می شود اراده صرفه یا اراده به نحو مطلق همان اراده شدیده است و اراده ضعیفه یعنی اراده ای که یک نقص و کاستی در آن است؟! اراده به طور کلی اگر شدید باشد، یک حد است و اگر ضعیف باشد، یک حد دیگری است. همین که می گوئید الاراده شدیده؛ این شدید بودن یک حد برای اراده است و ضعیف بودن هم یک حد دیگر برای اراده است. اراده اگر شدیده باشد، مؤونه زائده می خواهد و اگر ضعیفه هم باشد، مؤونه زائده می خواهد. به عبارت دیگر وقتی ما اراده را بر دو قسم می کنیم و می گوئیم الاراده علی قسمین شدیده و ضعیفه؛ اراده ای مقسم است که دو قسم دارد. مقسم ضمن اینکه در ضمن اقسام است اما با اقسام تفاوت هم دارد. ممکن نیست قسمی عین مقسم باشد و قسم دیگر هم همان مقسم با قید اضافه باشد. وقتی ما چیزی را به دو قسم تقسیم می کنیم، هر قسمی، یک چیزی زاید بر مقسم دارد والا قسم نمی شد. این یک قاعده کلی است لذا وقتی می گوید اراده بر دو قسم است و قسم اول هم اراده شدیده است یعنی همان اراده و مقسم است با یک خصوصیت؛ اراده ضعیفه هم همان اراده است اما با یک خصوصیت دیگر. هر دو مؤونه زیاده می خواهند. هم اراده شدید و هم اراده ضعیف، نیاز به مؤونه زائده دارند. به عبارت دیگر هر دو حد دارند نه اینکه فقط اراده ضعیفه حد داشته باشد بلکه اگر حد اراده، شدید باشد، وجوب می شود و اگر حد اراده، ضعف باشد، استحباب می نامند لذا اینکه ایشان می فرماید اراده شدیده همان اراده مطلق است و مؤونه زاید نمی خواهد و چیزی زائد بر اراده نیست اما اراده ضعیفه محتاج به مؤونه زائده است و یک حد عدمی دارد؛ این درست نیست.

پس نکته دوم و سوم مدعای محقق عراقی هم به نظر می رسد تمام نیست لذا تقریر ایشان از دلیل سوم مورد اشکال است.

«الحمد لله رب العالمین»